

از تکبر پاک شو!



سید اکبر میرجعفری

است و خشم مشرکان نیز بر محمد(ص) از همین جنس بوده است. **مولوی** در این ابیات چه زیبا این موضوع را واکاوی می‌کند:

جمله خشم از کبر خیزد از تکبر پاک شو
گر نخواهی کبر را رو بی تکبر خاک شو
خشم هرگز بر نخیزد جز ز کبر و ما و من
هر دو را چون نردبان زیر آر و بر افلاک شو
هر کجا تو خشم دیدی کبر را در خشم جو
گر خوشی با این دو مارت، خود برو ضحاک شو
لقمه شیرین که از وی خشم انگیزد مخور
لقمه از لولاک گیر و بنده لولاک شو
رو تو قصاب هوا شو کبر و کین را خون بریز
چند باشی خفته زیر این دو سگ چالاک شو

چند جمله نیز در باب سرانجام کبر بخوانیم و بدانیم که کفار مکه چه بهره‌ای از کبر خود بردند. از شگفتی‌های رسالت محمد(ص) این بود که خداوند چنان عزتی به او و یارانش بخشید که سرانجام در روز فتح مکه تمام سران کفر در برابر ایشان و پیروانش سر تعظیم فرود آوردند و مجبور شدند تمام هیمنه و شکوه خود را زیر پا بگذارند. روزگار چنان چرخید و دگرگون شد که سران مکه را که رحمت الهی شامل حالشان شده بود و رسول الله تمام خطاهای آنان را نادیده گرفته بود، از آن به بعد «طلقا» یا «آزادشدگان» نامیدند. اما رحمت و بخشش رسول الله از این هم بسیار فراتر بود. تاریخ از یاد نخواهد برد که وقتی مسلمانان در «جنگ حنین» (بزرگ‌ترین نبرد محمد رسول الله(ص) با منکرانش) به پیروزی دست یافتند و غنائم بسیاری نصیب آنان شد، پیامبر در تقسیم غنائم همین جماعت آزاد شده را بر یاران قدیم خود ترجیح داد و سهم زیادی از این غنائم را به آنان بخشید تا نهایت بزرگواری خود را در تاریخ به ثبت برساند. البته واضح است که در این ماجرا رضایت یاران قدیمی خود را نیز به دست آورد.

هنگامی که **حضرت محمد امین(ص)** رسالت خود را علنی می‌کند، منکران او دلایل یا بهانه‌های بسیاری می‌آورند تا صداقت پیامبر «تازه برانگیخته شده» را منکر شوند؛ آن هم صداقت مردی را که در شهر به راست گویی و امانت‌داری شهره است. شگفت اینکه حتی مشرکان نیز پرهیز داشتند محمد(ص) را دروغ گو بنامند. چون می‌دانستند که این تهمت باعث می‌شود خودشان دروغ گو پنداشته شوند. برگردیم به بهانه‌های مشرکان برای انکار رسالت محمد(ص). مثلاً وقتی محمد(ص) از «حیات پس از مرگ» با آنان سخن می‌گوید، در پاسخ می‌گویند: «چگونه ممکن است بدنی که پوسیده و خاک شده است و با نسیمی از جا برمی‌خیزد، بار دیگر به هیئت انسان درآید؟ چنین چیزی با عقل سازگار نیست.»

پیامبر(ص) آن‌ها را به خدای یگانه فرا می‌خواند و آن‌ها می‌گفتند: «چگونه خیل خدایان خود را بگذاریم و خدای تو را بپرستیم؟» گویی کثرت خدایان دلیلی بر حقانیت آن‌ها خواهد شد! از این بهانه‌ها برای انکار رسالت محمد(ص) فراوان است، اما یکی از این بهانه‌ها را از زبان **ولید بن مغیره** بشنویم که آن زمان بزرگ مکه بود. ولید در گفت‌وگویی که بین او و دیگر بزرگان مکه در گرفته است، می‌گوید: «مگر می‌شود که من بزرگ مکه باشم یا **ابومسعود عمیر بن ثقفی** بزرگ طائف باشد، اما جبرئیل نزد ما نیاید و نزد محمد که یتیم **ابوطالب** است، برود؟» به نظر این عبارت بدون هیچ توضیحی نهایت کبر و تبختر این مرد را می‌نمایاند. این کلمه‌ها نشان می‌دهند که ولید بن مغیره و دیگر بزرگان مکه درک می‌کردند که حق با محمد(ص) است و اگر شهد کلامش در کام‌ها و جان می‌نشیند، از آن روست که این کلام حقیقت محض است. اما آنچه که باعث می‌شده است که این جماعت رسالت وی را نپذیرند، کبر و غروری بود که در جانشان لانه گزیده بود.

آری! تکبر و تبختر گاهی چنان چشمان آدمی را کور می‌کند که چاه را بر راه ترجیح می‌دهد! سرمنشأ خشم گرفتن ما بر دیگران کبر